

§ (غزل) §

اثر طبع و قیاد عارف دهلوی

چون دوست که از شکوه بیجا گله دارد
شوریده دل از تنگی صحرا گله دارد
از همت ما ذوق تماشا گله دارد
از جنبش لبهای مسیحا گله دارد
لطف تو ز آزدن دلها گله دارد
باری دل شوریده نه تنها گله دارد
از حسن طلب حرف تمنا گله دارد
هر چشم ز نور رخ زیبا گله دارد
چون قطره که از دوری دریا گله دارد

عشق تو ریطاقتی ما گله دارد
آسوده نگردید ز وحشتکده خلق
اندیشه ما گشت زحیرت نگه ما
دل جان دگر در غم هجرتون خواهد
این نار نو آسودگی خلق نخواهد
جان نیز ز پیداد بتان گرم فغانست
رازیست بدل آرزوی دوست که داریم
عالم همه مشتاق تماشای تو - اما
عارف ز فرقت همه تن شکوه گزار است

(کاف)

بقلم سید احمد کسروی

چنانکه همه میدانیم بسیاری از کلمه های پارسی در آخر خود حرف «ه» را دارد. چون، نامه، جامه، خامه، چکامه، هنگامه، بنده، دسته دشنه، گرسنه، دهانه، دندان، زبان، باگردنه، شانه، شاخه، روده، روزه رنده، ماه، استره، دیده، سایه، پسته و صدها بسکه هزارها مانند اینها. باید دانست که اصل اینها «ك» بوده و از اینجا است که در جمع با «آن» و هنگام افزودن شدن یا بر آخر کلمه همان «گت» باز میگردد. چون بندگان و گرسنگی و مانند اینها، بعبارت دیگر اصل حرف کاف است ولی در تنیائی کلمه که آخر آن ساکن است از کاف بهاء تبدیل مییابد - (هائی که اکنون تلفظ نمیشود و تنها زیر داز بودن حرف پیشین را میرساند) - لیکن در اینجا ها که

یائی بر کلمه افزوده میشود و آخر از ساکن نیست کاف بحال خود بازمیماند نیز باید دانست که اصل این گاف پارسی نیز کاف عربی بوده است . زیرا که در کتابهای پهلوی که اکنون در دست ماست همه این کلمه ها با کاف است نه با گاف و انگاه بسیاری از کلمه ها هنوز هم کاف را بحال خود دارد چنانکه کلمه های پشمك ، چشمك ، دستك ، دنبك ، میخك ، شپرك ، ترك عروسك ، زردك ، كلك ، گرمك ، سنگك ، نمك ، اندك ، اشك ، مخمك سرخك و ماندهای اینها .

کوتاه این سخن آنکه اصل حرف کاف بوده و در پهلوی که زبان دوره ساسانیان است این حرف بکار میرفته سپس تبدیل به گاف یافته و انگاه در برخی جاها گاف هم تبدیل به هاء میشده ولی اکنون آن هاء از تلفظ میافتد و نهان زیر حرف پیش از او باز میماند که دلالت بر بودن او بنماید .

در اذری که زبان باستانی اذربایجان است بجای این هاء یا گاف یا کاف الف با آخر کلمه ها آورده میشده است . چنانکه بجای خونك یا خون که نام آبادی در آنجا بوده است خوننا گفته میشده (۱) مثالهای دیگر نیز برای این مطلب یاد خواهیم کرد .

اکنون ببینیم این حرف برای چه بر آخر کلمه ها افزوده میشود و آیا معنائی را درس دارد ؟ در فرهنگها جز دو پایه معنی یاد نکرده اند ولی ما خواهیم دید که معنی های فراوان او را هست خود این حرف یکی از شگفتی های زبان پارسی است که با آنکه يك حرف بیشتر نیست معنیهای گوناگون فراوان را درس گرفته و زبان ما را از داشتن صدها بلکه هزارها کلمه بی نیاز ساخته است . ما آنچه که از معنیهای این حرف دریافته ایم بکایك مینگاریم اگر دیگران

نیز معنیهای سراغ دارند یا برگفته های ما خرده میگیرند آنان هم بنگارند
تاحق این سخن و گفتگو گزارده شود :

۱- کوچکی : شهرک تشتک ، روزنه ، خانه و مانند اینها شهرک بمعنی شهر
کوچک است که اکنون قصه میخوانیم . مؤلفان پیشین همگی این کلمه را به
کار برده اند ومانندیم ازکی کلمه غلط قصه معمول و مشهور شده است .
خان بمعنی کاروانسرا و نشیمنگاه بزرگ معروف و خانه کوچک است . تشتک
و روزنه معروف و بی نیاز از شرح است .

بن معنی برای هاء یا کاف عمومی و از روی قاعده است بدینسان که ما
میتوانیم بهر کلمه ای که میخوانیم کافی افزوده کوچک معنی آنرا اراده کنیم
چون کنیزک . مرغک ، پسرک ، دخترک ، بازارک ، مسجدک ، تشتک ، بیابانک

۲- پستی و بی ارجی : مردک ، زنک ، شاعرک ، شیخک ، این معنی
نیز از روی قاعده و عمومی است و بهر کلمه که بخوانیم میتوانیم کافی افزوده
پستی و بی ارجی معنی آنرا اراده کنیم .
ای بسا سب تیزدو که بماند خرنک لنگ جان بمنزل برد (سعدی)
فروینی با سپر بزرگ بچنگ ملاحظه رفته بود . از قلعه سنگی بر سرش
زدند و بشکستند . برنجید و گنت ایمرنگ کوری سپری باین بزرگی نمیبینی
سنگ بر سر من میزنی ؟ (زاکانی)

۳- مهر و دلسوزی : طفلك ، جوانك . بدبختك این معنی نیز
عمومی است .

پس از گریه مرد پراکنده روز بدو گفت کی مامک دلفروز (سعدی)

۴ - پدید آوردن صفت ازفعال : خفته . ایستاده ، نشسته ، کوفته. روفته شسته و بسیار ماندهای اینها این معنی نیز ازروی قاعده است . این چهار معنی برای هاء یاکاف مشهور است که در فرهنگها و دیگر کتابها نوشته اند .

۵ - پدید آوردن اسم ازصفت : زردك ، سرخك ، كلك ، كرمك ترك . سبز . همشیره . همخوابه . تره و مانند های اینها . پیداست که این کلمه ها دراصل صفت بوده اند و اکنون بجای اسم بکار میروند و این تغییر بعلت افزوده شدن کاف است .

سرخك نام بیماری معروف چكانست . ترك در زبان آذربایجان امر است و می باشد تره که در تهران نوعی ازسبزیهای خوردنی و در آذربایجان بمعنی کاهوست نیز همان کلمه است جز اینکه برای تفاوت دومعنی در اینجا کف را هاء کرده و در آنجا بحال خود نگاهداشته اند .

معنی های دیگر کلمه ها روشن میباشد . (۱)

۶ - پدید آوردن اسم ازفعال : ماله . دیده . استره (تبغ سامانی) تابه . آتشرنه . پیمانه . رنده و مانند اینها . ماله و دیده ازمالیدن و دیدن و معنی هر کدام روشن میباشد . استره از استردن بمعنی تراشیدن تابه از استرس است که معنیهای گوناگون دارد ولی معنی سرخ کردن و برشتن گوشت که در این کلمه آن معنی مقصود است از فرهنگها فوت شده . آتشرنه چندان است پیمانه از فعل پیماندن میآید که پیمودن نیز گفته میشود . این فعل را در فرهنگها آورده اند ولی دوست دانشمند ما آقای میرزا مایل یقین دارند که در توپسرکان و ملایر

[۱] نمك اگر كاشی جزو كلمه نباشد نیز از این گونه است . چه از بسیار زود نم بر میدارد و بیشتر نگاهها تر است .

وان پیرامونها بسیار معروفست. زنده از رنیدن بمعنی تراشیدن میآید که در فرهنگها آورده اند ولی در زبانها نامعروف میباشد.

۷ - پدید آوردن اسم مصدر از فعل : خنده . گریه . غلغلک . بوسه زلزله . وماتدهای اینها .

۸ - پدید آوردن اسم از آوازهها : بدبک . غرغرك . فرفره . ترقه . شرشرا جرجرا . بدبک بایش هردو باء نام مرغ شانہ سر است . این مرغ را در همه زبانهایی که من میدانم با آوازش مینامند . این نام پارسی یقین است که از حکایت آواز او با افزودن کاف درست شده ، غرغرك و فرفره و ترقه معروفست شرشرا بمعنی ابشار و جرجرا نوعی از بازیچه های بچکانست . این دو کلمه از زبان اذربایجان آورده شده است و چنانکه گفتیم در این زبان الف بجای هاء یا کاف بکار برده میشود .

۹ - مانندگی : گوشه . ریشه . گردنه . گریوه (۱) دسته . کفه . ساقه . پایه پشته . تله . دماغه . لبه . دهانه . زبانه . چشمه . کمره . دندانہ .

همه اینها از تن و اندامهای آدمی ساخته شده و معنی هر کدام از آنها روشن است . دسته معنیهای گوناگون دارد در این جماعه که میگوئیم « سپاهیان دودسته شدند و دسته ای این سو و دسته ای آنسو ایستادند » معنی مانندگی را دارد . ولی در «دسته شمشیر» و «دسته گل» باین معنی نیست .

گذشته از اندامهای آدمی از دیگر چیزها نیز مثال برای معنی مانندگی هست . چون شاخه . عقربه . جولاهه (عنکبوت) آسمانه (سقف) پشمک . روده شیره . سنانک . پره . میخک . دامنه . زمینه . تیغه . مخملک و سرخک (دویماری

۱۱ | گریو و گردنه بیک معنی است . چه گریو در پهلوی بمعنی گردن و گریبان در اصل « گریوپان » است .

معروف (لاله) (۱)

عروسک و پولک و مردمک (مردمک دیده) را میتوان بمعنی مانندگی پنداشت یا بمعنی کوچکی گرفت. کلمه عینک گویا غلط مشهور و درست آن آینهک باشد که شکل دیگر آینه است. چه آینه و آینه دراصل بمعنی شیشه است

۱۰ - جای و دیه و ابادی : یدک . بادامک . مهمانک . گوزک . گیلک . گاوکشک دارک . انجیرک . انجیره . توتک . گردگانه . کپرنزک . آسیاوک همه اینها نامهای دیه ها هستند و بی گفتگوست که برای کاف در آخر های اینها جز معنی جای یا دیه یا ابادی نتوان داد .

۱۱ - دارائی و خداوندی : سهاله . دوماهه . ده روزه . دورویه . سه پایه دوشاخه . دویوسته . هفته و پنجه نیز از این قبیل بمعنی دارای هفت روز و دارای پنج انگشت میباشد .

۱۲ - اندازه و مقدار : دسته (دسته گل) . چنکه . یکشه که بمعنی اندازه یکدست و اندازه یک چنک و مدت یک شب میباشد .

۱۳ - شناختگی و معرفت : این معنی در کتابها و نوشتهها معروف نیست ولی در زبان عامیان بسیار بکار میرود . مثلاً جمله «مأموره دم در است» هنگامی گفته میشود که مخاطبان مأمور را شناخته و از آمدنش بدم در از پیش آگاهی داشته باشد . گاهی هست که برای فهماندن این معنی بر کلمه هاشیکه از پیش هاء در آخر خود دارد دوباره هاء میافزایند . مثلاً میگویند (کاسیه را بیار) « گریبه چه ظالم بود » « دایره امروز نیامده » .

۱۴ - هرگونه نسبت : سنگک یعنی نانی که بر روی سنگ پخته شده جفتک یعنی لگد جفت پا . دستک یعنی صدای دست . چشمک یعنی تکلف

[۱] اصل کلمه لعل عربی «لال» پارسى و لاله از همان کلمه است .

چشم . دسته (دسته شمشیر) یعنی جای دست . پشتک یعنی برجستن کسی از روی پشت . آفتابه راهم میتوان گفت که از این بابست و چون پرآب کرده و جاوافتاب برای گرم شدن میگذاردند از اینجا بدان نام خوانده اند .

اینست معنی هائیکه ما برای کاف یا گاف یا هاء که در آخر های کلمه های پارسی میآید میشناسیم . باید دانست که کلمه هائی که این حرف را در آخر خود دارند بردو گونه اند گونه ای آنها که معنیهای نخستین خود را هم نگاهداشته اند چنانکه همه مثالهایی که زدیم همگی از این گونه اند . گونه دیگر انهایی که معنی های نخستین خود را از دست داده اند . همچو پرده . سرمه . سایه . پینه زیرا که دانسته نیست که پرد و سرم و سای و پین بر چه معنیها بوده اند . از این گونه کلمه ها هم بسیار فراوانست .

صحت خانواده

ترجمه و اقتباس از مجلات عربی

تربیت بدنی کودک از هفته دوم ولادت که قادر بر حرکت دست و پامیشود آغاز میگردد . اول گام در راه تربیت آنست که سر تا پا طفل را در قنطاق حبس نکرده و لباس بلند خارج از قانون صحت بدو نپوشاند . گام دوم آنست که روزی دوسه مرتبه او را بامیخده و دوشك نرم و نازك خودش بهمان حال که بر پشت خوابیده بر روی دو دست بردارند (در ماه دوم با کسی نیست اگر بدون میخده او را از زمین بردارند در صورتیکه بذراع دستها تکیه کرده باشد . در اینوقت نباید طفل را گردش داد زیرا هوای خنک و سرد خاصه در درجه اول طفولیت سخت در اجسام کودک مؤثر و مضر بصحت است چنانچه تحفظ در یکجا و لباس زیاد هم برای او زیان دارد . بهتر آنست که بتدریج کودک را با هوا آشنا کنند مثلاً پس